

## وهیجانی که در فرانسه ایجاد کرد

روز ۲۰ اکتبر ۱۹۳۲ در سلسله انتشارات روبر دنوئل<sup>۱</sup> پاریس، اولین رمان یک نویسنده ناشناس منتشر می‌شود که انتظار موفقیت بزرگی را ندارد. اما امیدوار است که - مدتی بعد، خود او، البته با کمی شیطننت می‌گوید - این «چیز کوچک» او را کمک کند که اقلأً کرایه خانه‌اش را مرتب‌تر بپردازد. اسم او «لونی فردینان سلین» است. کتاب حالتی شبیه انفجار غریب ایجاد می‌کند. چیزی شبیه مکاشفات<sup>۲</sup> که گاهی هم به معنی پایان دنیا است. هانری گودار<sup>۳</sup> در پرونده بسیار جالی که درباره سفر به اقیانوس شب تنظیم کرده و به صورت کتابی در انتشارات فولیو<sup>۴</sup> منتشر کرده است، یادآوری می‌کند که انتشار رمان سلین بلافاصله سبب چاپ مقالات و عکس‌العمل‌های شدیدی شد.

به محض انتشار این حماسه تغزلی و نومیدانه باردامو تعداد کسانی که آنرا خواندند و اظهار نظر کردند حیرت‌آور است. اشخاص بسیار صاحب نام و گاهی کاملاً غیرمنتظره درباره این کتاب مقاله نوشتند و تفسیرهایی حاکی از شور و شوق یا نفرت و دلزدگی از آن به عمل آوردند.

به عنوان مثال، فریید که سلین - بلی، سلین! - او را سخت می‌ستود. و در ۱۹۳۲ در

1. Robert Denoël

2. Apocalypse

3. Henri Godard

4. Folio

مصاحبه‌ای گفته بود: «بالزاک، فروید و بروگل<sup>۱</sup> الهام‌بخش من بودند.» همین فروید درباره کتاب سلین می‌نویسد: «من از این نوع توصیف بدبختی و بیچارگی خوشم نمی‌آید. من از هنر چیزی فراتر از رئالیسم انتظار دارم.» و سلین را به درجه یک تصویرگر رئالیست بدبختی و بیچارگی پائین می‌آورد. همین فروید وقتی که از شکسپیر یا سوفوکل صحبت می‌کند با آنها بسیار موافق است.

آنچه به هنگام مطالعه استقبال‌ها و برخوردها با اولین اثر سلین جلب نظر می‌کند شور و حرارتی است که نویسندگان این نقدها به خرج می‌دادند: حمله‌ها و وحشیانه بود و ستایش‌ها شورانگیز. نقیضه‌گونی‌ها و غافلگیری‌ها... مثلاً لئون دوده<sup>۲</sup> را در نظر بگیریم. این مرد خوش سلیقه و تابع نظم و منطق، چهره قاطع و سختگیر حزب سلطنت طلب و ناسیونالیست آکسیون فرانسز<sup>۳</sup>، با کمال جدیت از این رمان و نویسنده‌اش دفاع می‌کرد. یعنی از همین سلین که چهره‌ای بود آنارشئیست، عاصی، ضد نظامی‌گری که آنارشئیست دیگری مشهور به داشتن عقاید ناجور، یعنی لوسین دکاوا<sup>۴</sup> مدافع عقاید او بود.

پل لئوتو<sup>۵</sup> تعریف می‌کرد که خواننده‌ای با صدای لرزان به این آقای سلین اعتراض می‌کرد که به میهن حمله کرده است. و در جواب او لئون دوده می‌گوید که: «میهن اگر درباره‌اش با ادبیاتی که دارد قضاوت کنیم یک پول سیاه نمی‌ارزد!..»

بعد ماجرای عجیب جایزه گنکور<sup>۶</sup> پیش آمد که برغم همت و کوشش دو نفری که نام بردیم، یعنی لئون دوده و لوسین دکاوا، جایزه را به سلین ندادند (که البته بعداً با جایزه رنودو<sup>۷</sup> جبران شد). روز ۷ دسامبر ۱۹۳۲ از میان ده عضو فرهنگستان گنکور، سفر به انتهای شب فقط سه رای آورد. و جایزه گنکور آن سال را به نویسنده‌ای به نام گی مازلین<sup>۸</sup> دادند که کتابی با عنوان خورشید گرگها<sup>۹</sup> نوشته بود. بیچاره مازلین هیچ گناهی در این میان نداشت. بلکه ناشرش بود که دنبال این جایزه می‌دوید و وقتی جایزه را به نویسنده‌اش دادند جنجال به راه انداخت و اعلانهای بزرگ چاپ کرد و به در و دیوار زد: «اعضای فرهنگستان گنکور رای‌شان را دادند. مردم انتخاب کردند.»

مقاله جالبی که ژرژ برنانوس<sup>۱۰</sup> نویسنده بزرگ روز ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۲ در صفحه اول روزنامه فیگارو چاپ کرد با این جمله شروع می‌شد: «آقای سلین جایزه گنکور را از

1. Breugel

3. Action Française

5. Paul Leautaud

7. Renaudot

9. Soleil des loups

2. Léon Daudet

4. Lucien Descaves

6. Goncourt

8. Guy Mazeline

10. Georges Bernanos

دست داد. خوش به حال آقای سلین. و چنین ادامه داده بود:

«برای ما مسئله این نیست که بدانیم آیا توصیف آقای سلین دهشتناک است یا نه؟ بلکه می‌پرسیم که آیا حقیقت دارد یا نه؟ بلی. حقیقت دارد. و باز هم بسیار حقیقی‌تر از توصیف، آن زبان تازه و ناشنیده است، زبانی در اوج طبیعی بودن و در عین حال ابتکاری که همه قسمت‌های آن مانند زبان تراژدی ساخته شده است. تا حد امکان دورتر از بازسازی مطیعانه زبان بیچارگان، اما زبانی که دقیقاً برای بیان روح کودکانه و تیره آن بیچارگان ابداع شده است...»

اما از میان کسانی که در روزنامه فیگارو مقاله نوشتند همه با برنانوس هم عقیده نبودند. روز دهم دسامبر ۱۹۳۲ آندره روسو<sup>۱</sup> مقاله بلندی را به این کتاب اختصاص داد و به قول خودش برای این امر وحشتناک آقای سلین هیچ ارزش هنری قائل نشد و اظهار داشت که «در این اثر تیره و تلخ گهگاه یک صفحه درخشان پیدا می‌شود». و باز هم در روزنامه فیگارو در ژانویه ۱۹۳۳ هانری دورنیه<sup>۲</sup> عضو فرهنگستان فرانسه این رمان خسته کننده را عاری از ذوق و تغزل به شمار آورد و اداها کرد که «هیچ سبک خاصی ندارد» اما بالاخره در پایان مقاله طولانی‌اش قبول کرد که آقای سلین عاری از ذوق نیست.

۲۱۲

جالب اینجاست که این آقایان با فرهنگ، گوئی کور و کر شده بودند، زیرا آنچه نمی‌توان از آن غافل بود، موسیقی زبان در این کتاب است.

باز هم بدتر. می‌دانیم که سلین بلافاصله به عنوان یک نویسنده چپ شناخته شد. البته این زیاد نادرست نبود. ولی بدتر از همه اینکه او را یک نویسنده ناتورالیست به حساب آوردند و حال آنکه بی‌تردید او یک نویسنده تغزلی و بهره‌مند از هنر ریزه کاری زبان بود. این درست است که سلین بدبختی و بیچارگی را توصیف کرده است و نیز نومیدی را اما در این میان کمونیست‌ها به خشم می‌آیند و چیزی از اثر او نمی‌فهمند. از میان آنها ژان فرویل<sup>۳</sup> در شماره ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲ روزنامه اومانیه<sup>۴</sup> چنین نوشت: «این مکاشفات آقای سلین عاری از نتیجه‌گیری است. او طبقه پرولتاریا را که مشعل تمدن را در دست دارد نمی‌شناسد (...). سلین با عشق طبقه کارگر بیگانه است.» ماکسیم گورکی در کنگره نویسندگان شوروی در ۱۹۳۴ با تحقیر و بیزارگی از «هیچ انگاری نومیدانه سلین» سخن می‌گوید. تروتسکی که ذوق سلیم‌تری دارد افسوس می‌خورد از اینکه سلین نویسنده‌ای

1. André Rousseaux

2. Henri de Regnier

3. Jean Freville

4. L'Humanité

انقلابی نیست هر چند که چنین روحیه‌ای دارد. اما پیش‌بینی می‌کند که «اثر او ماندنی خواهد بود».

اما شنیدنی‌تر قضاوت آندره برتون رئیس سوررئالیست‌ها است. او می‌گوید: «من دیگر آقای کلود را ستایش نمی‌کنم بلکه آقای سلین را می‌ستایم. چون با اثر او دل بهم خوردگی زودتر به سراغم می‌آید.» اما آراگون ارسال ۱۹۳۵ این قضاوت قاطع را درباره‌ او کرد: «سلین بزرگ است».

الی فور<sup>۱</sup> چهره بزرگ و قابل احترام تاریخ هنر نیز چنین عقیده‌ای دارد. او در سال ۱۹۳۳ مقاله‌ای چاپ می‌کند که در آن در میان ستایش‌های متعدد، به این جمله نیز برمی‌خوریم: «او درست‌ترین و اثربخش‌ترین محصول عصر خود است».

در سال ۱۹۳۳ ژان ژبونو<sup>۲</sup> که عادتاً بسیار تغزلی‌تر و در اینجا به شدت شیفته حقیقت است. این رمان را «بسیار جالب» اما مصنوعی می‌خواند و چنین نتیجه می‌گیرد که: «اگر سلین به آنچه نوشته است واقعاً معتقد بود، حتماً خودکشی می‌کرد.» سیمون دوبوووار همچنین ناتالی ساروت هر دو شیفته این اثر شدند و مالرو بیهوده تلاش کرد که این اثر در سلسله انتشارات «ان. ار. اف» (که سلین به مسخره آن را «ان نِ رِف» می‌نامید.) منتشر شود و وقتی که مؤسسه بزرگ گالیماز آنرا منتشر نکرد سخت افسرده شد. اما در سال ۱۹۳۳ نسخه‌ای از سرنوشت بشر را برای سلین فرستاد که در تقدیم نامه‌اش نوشته بود «با بهترین صمیمیت هنری آندره مالرو» ناگفته نماند که گالیماز بعداً در ۱۹۵۲ حق انتشار این اثر را از دنوتل گرفت. تا آن وقت دنوتل ۱۱۲۳۰۰ نسخه از این کتاب فروخته بود.

از سال ۱۹۳۴ یک یهودی به نام اسحق گرونیبرگ<sup>۳</sup> ترجمه‌ای از این اثر را در آلمان نازی منتشر ساخت. اما نازی‌ها آنچه را ادبیات متعفن می‌نامیدند دوست نداشتند. ترجمه را دستکاری کردند و قسمتهایی از متن را حذف کردند و این رمان را نمونه «انحطاط فرانسوی» نامیدند.

چند نفر از نویسندگان بزرگ امریکائی شیفته اثر سلین شدند. هنری میلر گفت «سلین مرد بزرگی است» و جک کرواک<sup>۴</sup> عقیده داشت که «سلین با شفقت‌ترین نویسندگان فرانسوی است».

در پایان بهتر است نظر کلود لوی استروس<sup>۵</sup> متفکر بزرگ فرانسوی را ذکر کنیم که اثر

1. Elie Faure

2. Jean Jiono

3. Isak Grunberg

4. Jack Kerouac

5. Claude Levi- Strauss

سلین را در همان سالهای آغازین انتشار خوانده بود. او در یکی از مصاحبه‌هایش در سال ۱۹۹۰ گفت: «سعادت پایان‌ناپذیر من مطالعه آثار پروست و سلین است.»

انتشارات آگه منتشر کرد:

پروفسور شاکاراد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله‌ای کوچک  
در باب فضیلت‌های بزرگ

آندره کنت - اسپونویل

ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان

مرکز پخش: خیابان انقلاب - بین فروردین و اردیبهشت - شماره ۱۴۶۸

تلفن ۶۶۴۶۷۷۲۲۳

N° 172 JANVIER 1994 - 30 F.

# magazine littéraire

## Céline

Voyage au bout  
de la nuit

Inédit

Lettres  
et cahiers  
de prison

Michel Tremblay

Françoise Mallet-Joris

Alexandre Vialatte

Henry Miller

Guy de Maupassant

Entretien

Jorge Semprun

11000000000000

